

زن در آینه‌ی نهج البلاغه و مثنوی

دکتر غلامرضا فخر

مدرس آموزش و پرورش و عضو هیات علمی گروه
آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد سبزوار

□ چکیده

زن به لحاظ فردی و اجتماعی دارای شأن و جایگاه منیع و رفیعی است، از همین روی مقوله‌ی زن و جایگاه و شأنش از دیرباز در ادبیات ملت‌های مختلف بازتاب و انعکاس یافته است. **نهج البلاغه** ی امام علی بن ابی‌طالب (ع) و **مثنوی** مولانا جلال‌الدین بی‌تردید از آثار ادبی بی‌بدیلی است که اولی در ادبیات عربی و دومی در ادبیات فارسی به‌عنوان شاهکاری برای ما به یادگار مانده است؛ و از آن‌جا که این دو اثر سترگ از یک سرچشمه و منهل و شرب یعنی قرآن کریم و احادیث نبوی سیراب و مایه‌ور شده‌اند؛ لذا دارای شباهت‌هایی در نگاه به مقوله‌ی زن و جایگاه او می‌باشند. نگارنده‌ی مقاله این موضوع را مورد توجه قرار داده و آن را در آینه‌ی **نهج البلاغه** و **مثنوی** به تماشا نشسته است.

مقدمه

بی‌هیچ شک و تردیدی **نهج البلاغه** امام امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) یکی از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین آثار ادبی به‌یادگار مانده در عرصه‌ی ادبیات عرب است که علاوه بر جنبه‌ی ادبی از جهت این‌که از سرچشمه‌ی علمی الهی نشأت گرفته و هم‌چنین از نظر علمی، تاریخی، فقهی، اجتماعی، سیاسی و... قابل توجه و ملاحظه است. گذشته از این‌ها باید گفت که خواننده‌ی **نهج البلاغه** در آن تأویل و تفسیرهای بسیار ظریف و اقتباس‌های استادانه‌ی از آیات قرآن کریم که در این کتاب با پاک‌دلی و خلوصی جان‌پرور که با جهان قدس ملکوت پیوند خورده است، روبه‌رو می‌گردد.

باری، **نهج البلاغه** یکی از پربارترین متن‌های اسلامی است که پس از قرآن کریم و سخنان پیامبر گرامی اسلام، از نخستین قرن‌های اسلامی طرف توجه ادب‌دوستان نکته‌سنج و سخن‌شناس بوده است. معانی و بافت و سبک‌سخن، این کتاب را در پایگاهی جای داده است که تعیین ارزش‌های راستین آن کار آسان و ساده‌ی نیست. در ارزش این کتاب همین بس که غالب ناقدان و سخن‌شناسان ادبیات عربی در توصیف این کتاب گفته‌اند که آن مشتمل بر سخنانی است که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است. آری، «کلام علی کلام علی و ما قاله المرتضی مرتضی» در ادبیات فارسی **مثنوی** مولانا نیز کتابی سترگ و شاهکاری در خور توجه ادب‌شناسان و اهل عرفان است. **مثنوی** با بهره‌گیری فراوان از آیات قرآن کریم، احادیث شریف نبوی، سخنان پیشوایان دین و سایر معارف اسلامی فی‌الواقع ترجمه و تفسیری زیبا، دل‌انگیز، روح‌نواز و جذّاب از آن‌ها، پیشکش

فارسی‌زبانان و دوست‌داران ادبیات فارسی نموده است.

از آن‌جایی که زن به لحاظ فردی و اجتماعی دارای شأن و جایگاه رفیعی است، لذا مقوله‌ی زن در ادبیات ملت‌های مختلف از دیرباز تاکنون مطرح شده و انعکاس یافته است. نگارنده‌ی این مقاله بر آن بوده که به مقایسه‌ی میان آراء و نظرات امام علی بن ابی‌طالب (ع) در **نهج البلاغه** و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در **مثنوی**، در مورد زن و شأن و جایگاهش بپردازد. از آن‌جا که **نهج البلاغه** ی امیرالمومنین (ع) و **مثنوی** مولانا هر دو از یک منهل و سرچشمه - یعنی قرآن کریم و احادیث نبوی - سیراب شده‌اند. فلذا شباهت‌های بسیار زیادی در زمینه‌ها و موضوعات مختلف میان آن دو وجود دارد. راقم این سطور یکی از این موضوعات را که زن و جایگاه او می‌باشد انتخاب کرده و آن را از منظر و مرآی امام علی (ع) در **نهج البلاغه** و مولانا جلال‌الدین در **مثنوی** به تماشا نشسته است.

لازم به ذکر است که ارادت و دل‌سپردگی مولانا جلال‌الدین به امیرالمومنین (ع) به‌حدی است که وی با شور و عشقی سرشار زبان به مدح و ستایش و تجلیل و تکریم و ذکر فضائل و مناقب امام علی (ع) می‌گشاید که اگر به آن‌ها به دیده‌ی انصاف و تحرّی بنگریم در شمار زنده‌ترین مدایحی است که تاکنون در مدح و منقبت مولی‌الموالی علی (ع) سروده شده است. میزان ارادت و شیفتگی و دل‌دادگی مولانا به امیرالمومنین (ع) در بسیاری از اشعار **مثنوی** و **دیوان شمس** متجلی است که برای نمونه فقط چند بیت از **مثنوی** را در انتهای این مقدمه می‌آوریم:

- از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل
- ای علی که جمله عقل و دیده‌ی
- شمه‌ی و آگوز از آن چه دیده‌ی
- تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
- آب علمت خاک ما را پاک کرد
- او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
- او خدو انداخت بر رویی که ماه
- سجده آرد در پیش در سجده‌گاه
- در شجاعت شیر ربانستی در مروّت خود که داند کیستی
- بازگو دانم که این اسرار هوست
- زان که بی‌شمشیر کشتن کار اوست
- بازگو ای باز عرش خوش‌شکار
- تا چه دیدی این زمان از کردگار
- چشم تو ادراک غیب آموخته چشم‌های حاضران بردوخته

- راز بگشا ای علی مرتضی

ای پس از سوءالقضا حُسن القضا

- از تو بر من تافت چون داری نهان؟

می فشانی نور چون مه بی زبان

- چون تو با بی آن مدینه ی علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

- باز باش ای باب هر جویای باب

تا رسند از تو قشور اندر لباب

- باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه «ماله کفو احد»^۱

۱- زن از دیدگاه امیرالمومنین

یکی از موارد صراحت لهجه‌ی حضرت امیر(ع) معرفی زن و ترسیم مسیر تکاملی اوست. زن از یک زاویه همانند مرد یک انسان است، بنابر این دارای حقوق انسانیست و از زاویه‌ی دیگر زن است و تفاوت‌هایی با مرد دارد. امیرالمومنین(ع) به برخی از فرق‌هایی که بین زن و مرد وجود دارد، صراحتاً اشاره می‌کند. در جایی می‌فرماید: «زن مانند گیاهی خوش‌بو و معطر است، نه مانند کارگزار و وکیل دخل و خرج زبر و خشن».^۲

ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند: «هدف بانوان آراستن زندگانی دنیاست».^۳ چون جنگ و جهاد کار سخت و مشکلیست و زن نمی‌تواند کار سخت و دشوار انجام دهد، بنابر این جهاد بر زن واجب نیست. به همین دلیل آن حضرت(ع) می‌فرماید: «جهاد زن در خوب همسرداری اش خلاصه می‌شود».^۴ هم‌چنین آن حضرت می‌فرماید: «سه صفت است که برای مردان زشت، اما برای زنان نیکوست: اول تکبر؛ برای این که اگر زن متکبر باشد با مردان نرم سخن نمی‌گوید و ملاحظت و ظرافت خود را در اختیار بیگانه نمی‌گذارد. دوم بخل؛ زیرا که زن بخیل مال خود و شوهرش را حفظ می‌کند. سوم ترس؛ چرا که اگر زن ترسو باشد، از هر چیز مشکوک چشم می‌زند و از آن فاصله می‌گیرد».^۵

در این باره آن چه بیش از همه‌ی این‌ها در **نهج البلاغه** به چشم می‌آید و دلالت بر صراحت لهجه‌ی حضرت علی(ع) دارد، دو سخن است. در حکمتی از حکمت‌های **نهج البلاغه** می‌فرماید: «زن همه‌اش شر و بدیست و بدتر از همه آن که مرد مجبور است زن بگیرد».^۶ دوم مسأله‌ی نقصان عقل و دین زنان است. حضرت امیرالمومنین(ع) در این باره می‌فرماید: «زنان از نظر دین، ایمان و سهم‌الارث و عقل ناقص‌اند؛ و دلیل نقصان عقلشان این است که گواهی دادن دو زن با شهادت یک مرد برابری می‌کند».^۷ این حدیث اخیر متضمن دو نکته است: «اولاً، این ضعف عقل اختیاری و ارادی نیست. بنابر این جرم و گناهی را برای زنان ثابت نمی‌کند، در صورتی که بیش از هشتاد حدیث و روایت وجود دارد که بی‌عقلی و حماقت را به مردان نسبت می‌دهد و آن هم حماقتی که با اراده و اختیار از مردان سر می‌زند. ثانیاً، زن عاطفه و احساس قوی دارد که جامعه به آن نیازمند است؛ هم‌چنان که به عقل و تدبیر مردان احتیاج دارد و اثر احساس در نظام خلقت کم‌تر از عقل نیست. چرا که برخی از مشکلات با عقل حل

می‌شود و برخی با احساس و عاطفه. برخی از گره‌ها با عشق حل می‌شود نه با عقل، هم‌چنان که عکس این جمله نیز درست است».^۸ اینک به سخنان دیگری از آن حضرت(ع) در این باره توجه می‌نماییم:

«از زنان بد پرهیزید و خود را از نیکانشان واپایید و مراقبت نمایید. در خواسته‌های نیکو همواره مطیع آنان نباشید، تا در انجام کارهای زشت و منکرات طمع نورزند».^۹ «غیرت و رشک‌بردن زن کفرآور، ولی غیرت و رشک‌بردن مرد نشانه‌ی ایمان اوست».^{۱۰} «از مشورت کردن با زنان پرهیزید که رأی آنان زود سست می‌شود و تصمیم آنان ناپایدار است. در پرده‌ی حجاب نگاهشان دار تا دیده‌شان به نامحرمان نگرستن نیارد، زیرا که سخت در پوشش بودن آنان، عامل سلامت و استواری آنان است و برون رفتن‌شان از خانه بدتر نیست از بیگانه‌یی که بدو اطمینان نداری و او را نزد آن درآری. و اگر توانی چنان کنی که جز تو را نشناسد، روا دار؛ و کاری را که برون از توانایی زن است به دستش مسپار که زن، گل بهاریست، لطیف و آسیب‌پذیر نه پهلوانی کارفرما و در هر کار دلیر. مبدا گرامی داشت او را از حد بگذرانی و یا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری وادار گردانی».^{۱۱} یا در جایی دیگر آن حضرت(ع) می‌فرماید: «... چهارپایان در بند شکمند و درندگان در پی تجاوز به هم و زنان در فکر آرایش و زیور و زینت‌های این جهان و تبه‌کاری در آن...»^{۱۲}

تقدیر سخن امیرالمومنین(ع) از عهده‌ی این شیعه‌ی کم‌ترینش خارج است. اما همین قدر می‌دانم که ریشه‌ی بیش‌تر جنایت‌ها و نابه‌سامانی‌ها خشک می‌شود، اگر مردم به فرمایشات آن امام همام عمل می‌کردند. ناگفته نماند که آن حضرت مردها را نیز به رعایت حقوق زنان امر فرموده‌اند و بایستگی وجود زنان را برای مردان متذکر شده‌اند.

امام علی(ع) در نامه‌ی چهاردهم از **نهج البلاغه** خطاب به لشکریانش پیش از نبرد صفین می‌فرماید: «زنان را با زدن و اذیت و آزار برمی‌انگیزید، هرچند آبروی شما را بریزند یا امیران‌تان را دشنام گویند، چرا که توان زنان اندک است، جان‌شان ناتوان و خردشان تابع احساس و عاطفه و در نتیجه دست‌خوش نقصان، آن زمان که زن در شرک به سر می‌برند، مأمور بودیم دست از آنان بازداریم. در دوره‌ی جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب‌دستی بر زنی حمله می‌برد، او و فرزندی را که پس از او می‌آمدند بدین کار سرزنش و ملامت می‌کردند».^{۱۳} ایشان هم‌چنین در حکمتی از حکمت‌های **نهج البلاغه** زن را به عقرب و کژدمی تشبیه می‌کنند که گزیدن و نیشش برای مرد شیرین و دل‌پذیر است.^{۱۴}

معنای این سخن آن است که مردها به گونه‌یی آفریده شده‌اند که حتا اذیت و آزار زنان نیز برای‌شان خوش و شیرین و دل‌پذیر است و مردان به زنان با تمام - به اصطلاح - نقص‌شان عشق می‌ورزند و اصلاً شاید همان چیزهایی که ما در زنان نقص تلقی می‌کنیم، برای مردان شیرین و جذاب است و به عبارت دیگر نقطه‌ی قوت شخصیت زنان به‌شمار می‌آید.

نکته‌ی قابل توجه در این مقال آن است که تفکرات و عقاید

امیرالمؤمنین (ع) پیرامون مسأله‌ی زن و محدودیتی که ایشان برای زنان قائل شده‌اند، با فرهنگ بسیاری از ملت‌ها و اقوام بیگانه نیست. ویل دورانت در **تاریخ تمدن** درباره‌ی عقاید و آداب و رسوم ایرانیان زردشتی در قیل از اسلام می‌گوید که زنان ایرانی آن قدر محدود بودند که بعضی در طول عمر خویش غیر از شوهر، مرد دیگری را نمی‌دیدند و زنان غیر از زنان فقیر و تهی‌دست به کوچه و بازار رفت و آمد نمی‌کردند. این نکته را نیز نباید هرگز از نظر دور داشت که عقاید و فرمایشات امیرالمؤمنین (ع) را در موضوعات مختلف باید تا حدودی با توجه به موقعیت‌ها و شرایط زمانی و تاریخی موجود در عصر و روزگارشان مورد نظر و تأمل قرار داد و به تفسیرش پرداخت.

مولانا به دلیل آن که مسؤلیت اجرایی در جامعه نداشته و کلاً غرق در افکار عارفانه‌ی خویش بوده، فلذا طبیعی‌ست که دید و نگرش ملایم‌تر و بازتری نسبت به زنان داشته باشد.

پیامبران و صاحبان ادیان غالباً برای زنان محدودیت‌هایی قائل می‌شده‌اند. مثلاً بودا تا مدت‌ها زنان را به حضور خود نمی‌پذیرفت یا زردشت سخت‌گیری‌هایی را در مورد زنان اعمال می‌نموده، چنان‌که باید گفت حجاب در نزد زنان ایرانی فی‌الواقع از زمان او پدید آمد. فردوسی در **شاهنامه** به این مسأله اشاره کرده است:

همه روی پوشیدگان را به مهر

پُر از خون دل است و پُر آب چهر

۲- زن در مثنوی

در **مثنوی** مولانا پیرامون شأن و مقام زن به دو دسته ابیات برمی‌خوریم. دسته‌ی اول از ابیات زن را به دید سلبی می‌نگرد و دسته‌ی دیگر از ابیات با نگاهی ایجابی بدو نظر می‌کند و شأن و جایگاه و مقام وی را به غایت می‌ستاید. اصولاً نگاه عرفی آن روزگار به زن نگاهی منفی بوده است. زن در آن عصر حتا تا سال‌های اخیر نماد ضعف، بی‌تابی، کم‌خردی و اغواگری به‌شمار می‌آمده است، و مولانا گاه از راه تمثیل و تفهیم مقاصد خود، نگاه فرهنگ زمان خود را درباره‌ی زن منعکس کرده است.

مولانا جدا از عصر خود شخصاً به زن نگاهی محترمانه و انسانی داشته است، چنان‌که صراحتاً با محصور کردن زنان و اذیت و آزار آنان مخالفت می‌ورزیده است. او در این باره می‌گوید: «همین نان که از فرط فراوانی حتا سگان نیز بدان رغبتی نمی‌کنند، اگر منع کنی همگان بدان رغبت آرند. الا انسان حریص علی ما منع. هرچند که زن را امر کنی که پنهان شو، او را دغدغه‌ی «خود را نمودن» بیش‌تر شود و خلق را از نهان شدن او، رغبت به آن بیش‌تر گردد. اگر او را گوهری باشد که نخواهد فعل بد کند، اگر منع کنی و نکنی، او بر طبع نیک خود و سرشت پاک خود خواهد رفتن. فارغ باش و تشویش مخور. و اگر به‌عکس این باشد، باز هم چنان بر طریق خود خواهد رفتن. منع جز رغبت را افزون نمی‌کند علی‌الحقیقه».^{۱۵}

مولانا به سبب جوان‌مردی و مدارا محبوب همه‌ی دل‌ها بود. بدین‌جهت پیروان همه‌ی ادیان، او را عاشقانه دوست می‌داشتند و از جمله در میان زنان مریدان بسیاری داشت که گاه او را به مجلس سماع

خود دعوت می‌کردند و او در آن مجالس حاضر می‌شد و زنان از فرط شور و اشتیاق، سراپای او را گلباران می‌کردند.^{۱۶} یکی از زنان به‌نام، گرجی‌خاتون که از مریدان بی‌قرار مولانا بود، به‌هنگام سفر، دستور داد که یکی از نقاشان زبردست رومی تصویری از مولانا بنگارد، زیرا تحمل بار نارِ فراق او را نداشت.^{۱۷} مولانا حتا روسپیان را از خود نمی‌راند و با آنان چنان به رفق و احترام رفتار می‌کرد که بسیاری از آنان به میل خود تغییر حال می‌دادند و به راه پاک‌دامنی و عفاف روی می‌آوردند.^{۱۸}

با آن‌که در عصر مولانا تعدد زوجات و داشتن کنیزان و برپایی حرمسراها امری رایج بود، ولی مولانا هرگز به این‌گونه امور به ظاهر شرعی توجهی نداشت و حتا در یک زمان با دو همسر نزیست و هیچ کنیز و ملک یمینی هم اختیار نکرد و طبعاً حرمسرای نیز نداشت. او در طول عمر خود دوبار ازدواج کرد؛ بار نخست در هژده سالگی با گوهرخاتون دختر خواجه شرف‌الدین لالای سمرقندی پیوند زناشویی بست، اما دیری نپایید که گوهرخاتون درگذشت و در حدود سی و پنج سالگی با بیوه‌زنی به‌نام کراخاتون ازدواج کرد و تا آخر عمر با او به‌سر برد. کراخاتون نه تنها همسر مولانا بود بلکه مرید شوریده‌حال وی نیز به‌شمار می‌آمد؛ هم او بود که در شکوفایی روح بی‌قرار مولانا و ورود او به حیات نوین یاری‌ها و هم‌دلی‌های قابل توجهی داشت، چنان‌که مولانا بارها از او ستایش کرده است.

مولانا در **مثنوی**، نگاه مردم روزگار خود را درباره‌ی بسیاری از امور از جمله زن منعکس کرده است. این موضوع از نظر جامعه‌شناسی تاریخی دارای اهمیت است. از همین روی مولانا در مواضعی که زن را به دید سلبی توصیف کرده، این نگرش او نگاه شخصی خود او نیست. چرا که او این قبیل مطالب را به‌عنوان تمثیل آورده و بی‌گمان استفاده از مشهورات و مقبولات مخاطب برای بیان مقاصد متکلم و گوینده از شروط بلاغت و سخنوری و سخن‌دانی است. به علاوه مولانا در دسته‌ی دیگر از ابیات به زن با چنان قدسیتی می‌نگرد که شاید در انسان‌گراترین مکاتب عصر حاضر این‌گونه به زن نگریده نشده است. بنابر این لازم است که میان این دو دسته از ابیات که یکی منعکس‌کننده‌ی دیدگاه عرفی عصر مولانا و دیگری بازگوکننده‌ی نظر شخصی اوست، تفکیک و جدایی قائل شویم تا داوران مبتنی براساس و پایه‌های استوار و محکمی باشد. در دسته‌ی نخستین ابیات، تمثیلاتی از این قبیل دیده می‌شود: تشبیه عقل به مرد و نفس به زن، عاقبت بین بودن مرد و عاجل بودن زن، بی‌تابی و ترس زن:

ماجرای مرد و زن افتاد نقل

آن مثال نفس خود می‌دان و عقل

این زن و مردی که نفس است و خرد

نیک بایسته است بهر نیک و بد

وین دو بایسته در این خاکی سرا

روز و شب در جنگ و اندر ماجرا

زن همی خواهد هویج خانگاه

یعنی آب رو و نان و خوان و جاه

نفس هم‌چون زن پی چاره‌گری

گاه خاکی گاه جوید سروری

عقل خود زین فکرها آگاه نیست

در دماغش جز غم الله نیست^{۱۹}
اما در دسته‌ی دوم از ابیات **مثنوی**، زن به غایت مورد ستایش واقع شده و چنین می‌نماید که این ابیات، بازگوکننده‌ی نظر مولانا نسبت به زن است:

۱-۲- زیبایی زن مظهر جمال الهی است

مولانا جمال خداوند را به جمال زن تشبیه می‌کند و در نتیجه زن را مجلی و جلوه‌گاه زیبایی الهی به‌شمار می‌آورد:

رو و خال و ابرو و لب چون عقیق

گویا حق تافت از پرده‌ی رقیق

دید او آن غنچ و برجست از سبک

چون تجلی حق از پرده‌ی تنک^{۲۰}

۲-۲- زن مظهر انوار الهی

و نماد صفت خالقیت خداوند است

نظر مولانا در مسأله‌ی زن گاه به‌نظر ابن‌عربی شباهت دارد. براساس نظر شیخ اکبر محیی‌الدین عربی، مرد فقط جنبه‌ی فاعلی دارد، بدان سبب که زن به‌وسیله‌ی او باردار می‌شود؛ اما زن هم جنبه‌ی فعل‌پذیری و انفعالی دارد و هم جنبه‌ی فاعلی، از آن روی که هم از مرد نطفه می‌پذیرد و هم نطفه را می‌پرورد و آن را به انسانی کامل مبدل می‌کند:

پرتو حق است آن، معشوق نیست

خالق است آن، گویا مخلوق نیست^{۲۱}

۳-۲- نیاز متقابل مرد و زن به یک‌دیگر

زین للناس حق آراسته است

ز آن چه حق آراست چون دانند جست؟

چون پی یسکن الیهاش آفرید

کی تواند آدم از حوا برید؟^{۲۲}

به‌راستی که مردان با این همه قدرت و ادعا و توانایی مقهور زنانند.

مردی که در میدان جنگ و صحنه‌ی پیکار با دشمن هم‌چون شیری می‌غرد و می‌خروشد و ده‌ها نفر را از پا درمی‌آورد، به یک کرشمه‌ی زن آن‌چنان سست و ضعیف می‌شود که حاضر می‌شود تمام غرور خود را خرد کند و در زیر پای او بریزد. اگر کمی دقیق‌تر و عمیق‌تر به جامعه بنگریم، درمی‌یابیم که بیش‌تر انگیزه‌ی مردان از کار و تلاش و فعالیت، خودآرایی‌ها، دزدی‌ها، دشمنی‌ها، کینه‌ها و... برای جلب توجه زنان و کسب نظر مثبت آنان نسبت به خود است. این مسأله حتی تا سنین پیری و مرگ نیز گریبانگیر مرد است. بنابراین فی‌الواقع این مرد است که اسیر قدرت زن شده است:

رستم زال ار بود و ز حمزه بیش

هست در فرمان اسیر زال خویش

آن‌که عالم بنده‌ی گفتش بُدی

کَلَمینِی یا حُمیرا می‌زدی

آب غالب شد بر آتش از نهیب

آتشش جوشد چو باشد در حجاب

چون‌که دیگی در میان آیدش‌ها

نیست‌کردن آن آب را کردش هوا

ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی

باطناً مغلوب و زن را غالبی

این چنین خاصیتی در آدمی‌ست

مهر حیوان را کم است آن از کمی‌ست^{۲۳}

کسانی که با زنان بدرفتاری و خشونت می‌کنند از خصائل انسانی،

مهر و عطوفت بهره‌ی نبرده‌اند. این بی‌خردان هستند که با قهر،

خشونت و تحکم خود زنان را مطیع خویش می‌کنند.

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت بر صاحب‌دلان

باز بر زن جاهلان غالب شوند

ز آن‌که ایشان تند و بس خیره روند

کم بودشان رقت و لطف و وداد

ز آن‌که حیوانی‌ست غالب بر نهاد

مهر و رقت وصف انسانی بود

خشم و شهوت وصف حیوانی بود^{۲۴}

۴-۲- لزوم خوش‌رفتاری با زنان

مولانا به مردان توصیه می‌کند که با همسران خود به رفق و دوستی رفتار کنند؛ و از خشونت و بدرفتاری با آنان بپرهیزند. نقل کرده‌اند که یک بار میان عروسش فاطمه و فرزندش بهاء‌الدین رنجشی رخ داد و او از عروس خود جانب‌داری کرد و با کلماتی محبت‌آمیز به فاطمه نوشت: «اگر فرزند عزیز بهاء‌الدین در آزار شما کوشد حقاً ثم حقاً دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم و به جنازه‌ی من نیاید».^{۲۵}

شوی و زن را گفته شد بهر مثال

که مکن ای شوی، زن را بد گسلیل

آن شبِ گردک نه پنگا دستِ او

خوش امانت داد اندر دستِ تو^{۲۶}

۵-۲- زن نیز می‌تواند پیر طریقت شود

مولانا جلال‌الدین در حکایت تمثیلی کدبانو و نخودها این نظر را مطرح می‌کند که زن نیز می‌تواند پیر طریقت عرفانی شود. نخود نمادسالك مبتدی و کدبانو نماد پیر طریقت است که می‌خواهد سالک مبتدی را با آتش ریاضت به کمال پختگی برساند:

بنگر اندر نخودی در دیگ چون

می‌جهد بالا چو شد ز آتش زبون

هر زمان نخود برآید وقت جوش

بر سر دیگ و بر آرد صد خروش

که چرا آتش به من در می‌زنی؟

چون خریدی، چون نگویم می‌کنی؟

می‌زند کفلیز کدبانو که نی
خوش بجوش و بر مجه ز آتش کنی
تا غذا گردی بیامیزی به جان
بهر خواری نیستت این امتحان^{۲۷}
ما می‌توانیم رحمت خداوندی را با رحمت و مهربانی مادر مقایسه
کنیم تا به مقام الهی مادر بیش‌تر پی ببریم و هم کیفیت رحمت خدا را
بهتر درک کنیم. هر چه قدر که فرزند، بد و نابکار باشد، باز هم مادر او
را به آغوش پرمهر خود می‌پذیرد. از طرفی هر چه قدر که مادر از فرزند
خود دلگیر و عصبانی و خشمگین باشد، باز هم فرزند پناهگاهی بهتر
از او برای خود نمی‌یابد و خود را تسلیم دامن پرمهر و محبت مادر
می‌کند:

گفت چون طفلی به پیش والده

وقت قهرش، دست هم در وی زده

خود نداند که جز او دیار هست

هم از او مخمور، هم از اوست مست^{۲۸}

برای روح و جان، زن و مرد فرقی نمی‌کند. زن‌ها هم می‌توانند پا
به پای مردان روح خود را تا عالی‌ترین مقامات معنوی ارتقا دهند، روح
جنس ندارد. یعنی چه بسا که اصلاً تفاوت ماهوی بین روح زن و مرد
وجود نداشته باشد. بررسی صدق و درستی این عقیده در این مقال کوتاه
و مختصر نمی‌گنجد و ما به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

لیک از تأیید جان را باک نیست

روح را با مرد و زن اشراک نیست

از مؤنث وز مذکر برتر است

این نه آن جان است کز خشک و تر است^{۲۹}

ای رهیده جان تو از ما و من

ای لطیفه‌ی روح اندر مرد و زن

مرد و زن چون یک شود آن یک تویی

چون که یک‌ها محو شد آنک تویی^{۳۰}

نتیجه

ممکن است در بدو امر چنین به نظر رسد که در مسأله‌ی جایگاه و
مقام زن، نظرات امیرالمومنین علی(ع) با مولانا جلال‌الدین با هم
متفاوت است، اما اگر دقت کنیم و به موضوع نیک بنگریم، در خواهیم
یافت که مولانا هیچ یک از فرمایشات امیرالمومنین(ع) را با سخنان و
گفته‌های خود نقض نکرده است، بلکه هر دو حقایق را در ارتباط با زن
و شأن و جایگاه او مطرح می‌کنند. تنها می‌توان گفت که مولانا صراحت
لهجه‌ی حضرت علی(ع) را ندارد، فلذا در این باره محتاطانه‌تر سخن
گفته است. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- **مثنوی**، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، از روی نسخه‌ی تصحیح شده‌ی رینولد
نیکلسن، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش. دفتر اول، ابیات
۳۷۷۹-۳۷۲۱.

۲- **نهج البلاغه**، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و
فرهنگی، چاپ بیست و سوم، پاییز ۱۳۸۳ ه.ش. نامه‌ی ۳۱ «فان المرأة ریحانة و
لیست بقهرمانه»

۳- **نهج البلاغه**، خطبه‌ی ۱۵۳، «و ان النسا همهن زینة الحیاة الدنیا»

۴- **نهج البلاغه**، حکمت ۱۳۶، «و جهاد المرأة حسن التبعيل».

۵- **نهج البلاغه**، حکمت ۲۳۴.

۶- **نهج البلاغه**، حکمت ۲۳۸، «المرأة شر کلها و شر ما فیها انه لابد منها».

۷- **نهج البلاغه**، خطبه‌ی ۸۰، «ان النسا نواقص الايمان و نواقص الحظوظ و
نواقص العقول... و اما نقصان عقولهن فشهادة امراتین كشهادة الرجل الواحد».

۸- **پرتویی از نهج البلاغه**، سیدجواد مصطفوی، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ
دوم، ۱۳۷۶ ه.ش. ص ۱۲۳-۱۲۲.

۹- **نهج البلاغه**، خطبه‌ی ۸۰، «فانفقوا شرار النسا و كونوا من خيار هن علی حذر و
لا تطیعو هن فی المعروف حتا لا یطمعن فی المنکر».

۱۰- **نهج البلاغه**، حکمت ۱۲۴، «غیرة المرأة كفر و غیرة الرجل ایمان».

۱۱- **نهج البلاغه**، نامه‌ی ۳۱.

۱۲- **نهج البلاغه**، خطبه‌ی ۱۵۳، «ان البهائم همها بطونها. و ان السباع همها
العنوان علی غیرها و ان النسا همهن زینة الحیاة الدنیا و الفساد فیها».

۱۳- **نهج البلاغه**، نامه‌ی ۱۴ «و لا تهیجوا النسا بذی و ان شتمن اعراضکم و سببن
امراءکم، فانهن ضعیفات القوی و الانفس و العقول. ان کتا لنومر بالكف عنهن و
انهن لمشركات. و این کان الرجل لیتناول المرأة فی الجاهلیة بالفهر او الهراوة فیعیبر
بها و عقبه من بعده».

۱۴- **نهج البلاغه**، حکمت ۶۱ «المرأة عقرب حلوة للسنغة».

۱۵- **فیه ما فیه**، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با تصحیحات و حواشی
بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹ ه.ش. ص ۸۷-
۸۸.

۱۶- **مناقب العارفين**، شمس‌الدین، احمد افلاکی، به کوشش تحسین یازجی،
تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش. ۴۹۰/۱.

۱۷- **مناقب العارفين**، شمس‌الدین، احمد افلاکی، ۴۲۵/۱.

۱۸- **مناقب العارفين**، شمس‌الدین، احمد افلاکی، ۳۷۵/۱.

۱۹- **مثنوی**، دفتر اول، ابیات ۲۶۲۹-۲۶۳۴.

۲۰- **مثنوی**، دفتر پنجم، بیت ۹۶۰-۹۶۱.

۲۱- **مثنوی**، دفتر اول، بیت ۲۴۳۷.

۲۲- **مثنوی**، دفتر اول، بیت ۲۴۲۵-۲۴۲۶.

۲۳- **مثنوی**، دفتر اول، ابیات ۲۴۲۷-۲۴۳۲.

۲۴- **مثنوی**، دفتر اول، ابیات ۲۴۳۳-۲۴۳۶.

۲۵- **مکتوبات شماره‌ی ۵۴**، به نقل از **شکوه شمس**، آنه ماری شیمیل. ترجمه‌ی
حسن لاهوتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۲
ه.ش. ص ۴۷.

۲۶- **مثنوی**، دفتر ششم، بیت ۳۹۵۴-۳۹۵۵.

۲۷- **مثنوی**، دفتر سوم، ابیات ۴۱۵۹-۴۱۶۴.

۲۸- **مثنوی**، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۳-۲۹۲۴.

۲۹- **مثنوی**، دفتر اول، بیت ۱۹۷۵-۱۹۷۶.

۳۰- **مثنوی**، دفتر اول، بیت ۱۷۸۵-۱۷۸۶.

منابع و ماخذ

۱- **نهج البلاغه**، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و
فرهنگی، چاپ بیست و سوم، پاییز ۱۳۸۳ ه.ش.

۲- **پرتویی از نهج البلاغه**، سیدجواد مصطفوی، مشهد، انتشارات دانشگاه
فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ه.ش.

۳- **شکوه شمس**، آنه ماری شیمیل. ترجمه‌ی حسن لاهوتی، تهران، شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ه.ش.

۴- **فیه ما فیه**، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان
فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹ ه.ش.

۵- **مثنوی**، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، از روی نسخه‌ی تصحیح شده‌ی رینولد
نیکلسن، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش.

۶- **مناقب العارفين**، شمس‌الدین، احمد افلاکی، به کوشش تحسین یازجی،
تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.